

کشتار عام

دومین دور «دادگاه بین‌المللی ضد جنایات جنگی» که از تاریخ ۲۸ نوامبر تا اول دسامبر ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ آذر ۱۳۴۶) در شهر «روسکید» واقع در دانمارک تشکیل بود، به چند پرسش پاسخ داد. شمعین پرسش این بود که: «آیا دولت آمریکا در ویتنام مرتکب کشتار دسته‌جمعی مردم شده است؟» دادگاه با تفاصیل آراء به این پرسش پاسخ مثبت داد، و زان پل سارتر، رئیس دادگاه، را مأمور کرد تا علوجهات این پاسخ را تشریح کند. اینک نوشته سارتر:

۱

معادل فرانسوی کلمه^۱ «کشتار عام»^۲ سابقاً وجود نداشت. یکی از حقوقدانان بنام «لمکن»^۳ این کلمه را در سالهای میان دو جنگ جهانگیر وضع کرد. اما موضوع کشتار همچون بشریت کهنه است، و تاکنون هیچ جامیه‌ای را نمی‌توان یافت که نظام اجتماعیش ارتکاب این جنایت را مانع شده باشد. پس هر کشتاری محصول تاریخ است و داغ جامعه‌ای را که کشتارزاده آنست با خود دارد. کشتاری که ما باید در باره اش

۱- مشخص کردن کلمه‌ها و عبارتها از خود سارتر است.

2- Génocide

3- Lemkin

داوری کنیم محصول بزرگترین نیروهای سرمایه‌داری جهان معاصر است: تحت چنین عنوانی است که باید در شناختن آن کوشید. به عبارت دیگر تحت این عنوان که کشتار مورد بحث، هم میان زیر بنای اقتصادی بزرگترین نیروهای سرمایه‌داری دوران ماست و هم میان هدفهای سیاسی این نیرو، و نیز معرف تضادهای وضع کنونی جهان.

بخصوص ماباید بکوشیم تاقصد کشتار را در جنگی که حکومت امریکا بر ضد ویتنام به راه انداخته است در یابیم.

ماده ۲ کنوانسیون ۱۹۴۸ در حقیقت کشتار را بر اساس قصد کشتار تعریف می‌کند. این کنوانسیون بطور ضمنی به وقایعی کامل‌آ" تازه اشاره می‌کند: هیتلر با تصمیم قبلی قصد خود را مبنی بر ریشه‌کنی یهودیان اعلام کرده بود. هیتلر کشتار را وسیله‌ای سیاسی می‌دانست و نیت خود را پنهان نمی‌کرد. به عقیده او یهودی می‌بایست نابود شود، از هر جا و از هر دیار که باشد، نه بدین سبب که سلاح به دست گرفته و در نهضت مقاومت شرکت جسته است، بلکه بدین سبب که اصلاً یهودی است. البته حکومت آمریکا نیت خود را آشکارا اعلام نکرده است، و حتی مدعی است که به مدد متفقان خود، مردم ویتنام جنوبی، شتافته و در آنجا مورد تجاوز کمونیست‌های شمال قرار گرفته است. آیا ما می‌توانیم با مطالعه وقایع جاری این نیت را که به سکوت بر گزار شده، بطور عینی، کشف کنیم؟ و آیا خواهیم توانست بر مبنای این آزمون بگوئیم که نیروهای مسلح آمریکا مردم ویتنام را در خاک ویتنام می‌کشنند، تنها بدین سبب که این مردم ویتنامی هستند؟ این نکته‌ایست که پس از ذکر تاریخچه کوتاهی بدان خواهیم رسید:

روبناهای جنگ به موازات زیربناهای اجتماع در تحول است.

از سال ۱۸۶۰ تا به امروز مفهوم هدفهای نظامی تغییری عمیق یافته است. و حد نهائی این دگرگونی، درست این جنگ نمونه‌ای است که امریکا در ویتنام می‌کند. در سال ۱۸۵۶ موضوع قراردادها این است که دارائی مردمی که در جنگ شرکت ندارند حفظ شود. در سال ۱۸۶۴ هدف امضای کنندگان قرارداد ژنو آنست که مجروهان را صیانت کنند. در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ در لاهه دو مجمع تشکیل می‌شود تا اختلاف دولت‌ها به ترتیبی تحت نظم و قاعده درآید. تصادفی نیست که حقوق دانان و حکومت‌ها می‌نشینند و بر می‌خیزند تا در آستانه دو قتل عام دهشت‌ناکی که بشر نظیرش را ندیده است «جنگ را انسانی‌تر کنند». «ددیژر^۱» در کتاب خود بنام «درباره قراردادهای نظامی» بخوبی نشان می‌دهد که جامعه‌های سرمایه‌داری درست مقارن همین ایام در کار آند تا نوزاد جدید خود را بدنیا بیاورند: نورسیده هیولائی است بنام جنگ عام، هیولائی که معرف حقیقی جوامع سرمایه‌داری است. این امر محصول عوامل زیر است:

۱- رقابت میان کشورهای صنعتی که همه بازارهای تازه را به تصرف درآورده‌اند، چنین خصوصت جاودانه‌ای را بوجود می‌آورد. این خصوصت در عالم نظر و عمل، «ناسیونالیسم بورژوازی» نامیده می‌شود.

۲- گسترش صنعت، که مبنای تقابل و خصوصت مذکور است، این وسیله را برای حل مشکل به دست یکی از متخاصمان می‌دهد تا ماشین‌هایی بسازد که هر دم جمع وسیع‌تری را در دایره کشتار جای دهد. چنین تحولی بدانجا می‌انجامد که روز به روز این تشخیص دشوارتر

می‌گردد که جبهه جنگ کدام است و پشت جبهه کدام، رزمندگان کدام‌اند و غیر رزمندگان کدام.

۳- به نسبتی که هدفهای جدید نظامی در نزدیکی شهرها بوجود می‌آید، کارخانه‌ها (به فرض آن که برای آرتش هم در گردش نباشند) دست کم در مقیاسی محدود، نیروی اقتصادی کشور را حفظ می‌کنند. بنابراین تخریب کارخانه‌ها اساساً هدف جنگ و وسیله پیروزی به شمار می‌رود.

۴- بدین جهات همه مردم بسیج می‌شوند: دهقان در جبهه می‌جنگد؛ کارگرسربازی است در خط دوم جبهه: زنان دهقان در مزارع جانشین مردان می‌شوند. در کوششی عام که ملتی را در برابر ملتی دیگر برسر پا نگاه میدارد، کارگر رفته به رز مگر تبدیل می‌شود. زیرا سرانجام از نظر اقتصادی، کارگر بزرگترین نیروهای است و بزرگترین امکانات پیروزی در دست اوست.

۵- نتیجه تحول دموکراسی در کشورهای بورژوازی آن است که توده‌های مردم به زندگی سیاسی علاقمند می‌شوند. این نیروها بر تصمیم‌های حکومت ناظارت ندارند، ولی رفته رفته در باره خود، آگاهی می‌یابند. هنگامی که کشمکشی در گیرد اینان خود را بیگانه نمی‌پندارند. و این کشمکش که در باره آن اندیشه و باز اندیشه‌اند (و غالباً بر اثر تبلیغات، چهره‌ای دگر گونه می‌گیرد) بصورت تصمیم اخلاقی همه جامعه در می‌آید: در هر ملت متخاصم پس از اقداماتی که می‌شود همه یا تقریباً همه مردم دشمن همه تابعان کشور دیگر می‌شوند و بدینگونه جنگ، تبدیل به جنگ عام می‌گردد.

۶- جو امع سرمایه‌داری، که در اوج رونق فنی هستند، با ازدیاد

وسایل ارتباطی قلمرو مخصوصه خود را وسیع تر می سازند.

نظریه «One world» مشهور امریکائی ها را در پایان قرن نوزدهم، در همان زمان که گندم آرژانتین مزرعه داران انگلیس را ورشکست می کرد نیز می شد دید. دیگر جنگ عالم فقط جنگ همه افرادیک اجتماع ملی در برابر همه افراد ملتی دیگر نیست: بلکه بدین سبب نیز عالم است که خطر سرایت به سراسر کره زمین را دربر دارد.

بدینگونه جنگ ملت ها (ملت های بورژوا) - که جنگ ۱۹۱۴ نخستین نمونه آن است، و از سال ۱۹۰۰ اروپا را تهدید می کند - دیگر جنگی نیست که یک نفر یا یک دولت آنرا ایجاد کرده باشد، بلکه نتیجه ضروری کوششی دسته جمعی است که از همان آغاز قرن بر کسانی که می خواهند همان سیاست را با وسایل دیگری ادامه دهند تحمیل می شود. به عبارت دیگر راه انتخاب روشن است: یا جنگ نباید باشد، یا اگر هست، چنین جنگی است. چنین جنگی است که پدران ما کرده اند، و دولت ها، که ناظر و قوع آن بوده اند، ولی فرات است یا شجاعت جلو. گیری از آن را نداشته اند، بیهوده کوشیده اند تا آن را «انسانی» کنند. با این همه در نخستین جنگ جهانی، نیت کشtar دسته جمعی، جز بطور پراکنده، ظاهر نمی گردد. در این جنگ مانند قرون گذشته هدف نخستین آنست که قدرت نظامی کشوری در هم شکسته شود، حتی اگر هدف اصلی انهدام اقتصاد آن کشور باشد. اگر درست است که دیگر تشخیص دقیق افراد غیر نظامی از نظامی میسر نیست، بدلیلی که گفته شد، بسیار کم اتفاق می افتد که افراد غیر نظامی را مخصوصاً هدف کشtar قرار دهند (جز در موارد محدود حمله هایی که برای ایجاد

ارعاب صورت می‌گیرد). و انگهی کشورهای متخاصم – یا دست کم کشورهایی که جنگ را اداره می‌کنند – نیروهای صنعتی جهانند. این معنی در آغاز کار متفضمن نوعی تعادل در میان آنهاست: یعنی هر کدام از این کشورها که خطر نابودی مردمش را احساس می‌کند نیروئی انصرافی در اختیار دارد، یعنی نیروئی که قادر است قاعده قصاص و انتقام را اعمال کند. این امر بدان معنی است که در بحبوحه کشتار، نوعی احتیاط مراعات می‌شود.

۲

با اینهمه از سال ۱۸۳۰ به بعد و در تمام مدت قرن گذشته خارج از اروپا کشتارهای بسیاری به وقوع می‌پیوندد که جنبه عام دارد. بعضی از این کشتارها معرف نظام سیاسی و استبدادی کشور در کار جنگ است، و برخی دیگر – که ما برای شناختن اسلام اسلاف امپریالیسم امریکا و طبیعت جنگ ویتنام به مطالعه آنها نیاز داریم – از نظام داخلی دموکراتی های سرمایه داری سرچشمه می‌گیرد. نیروهای مقندر جهان، خاصه انگلستان و فرانسه، برای صدور کالاهای سرمایه‌های خود به تشكیل امپراتوریهای مستعمراتی می‌پردازند. نامی که فرانسویان بر روی «فتحات» خسود گذاشته‌اند، یعنی متصرفات ماوراء بخار، بخوبی نشان می‌دهد که اینان نتوانسته‌اند جز از راه جنگهای تهاجمی این سرزمین‌ها را به دست آورند. در خانه حربی به جستجوی حربی می‌پردازند، یعنی در افریقا، در آسیا، و در نواحی کم رشد. و بی‌آنکه به «جنگ عمومی» دست

بزند، جنگی که در آغاز کار احتمال نوعی عمل متقابل در آن هست، از برتری مطلق سلاحها استفاده می‌کنند، و جز نیروهای اعزامی را در جنگ در گیر نمی‌سازند. اگر در این جنگها از قوای منظم آرتشن استفاده شود جنگ به آسانی خاتمه می‌یابد. اما چون این هجوم که بهانه‌ای هم برای آن نیست، کینه مردم غیر نظامی را تحریک می‌کند و چون این مردم غیر نظامی طاغیان بالقوه یاسربازان بالقوه‌اند، دسته‌های استعمار گر وجود خود را با ارعاب و وحشت بر مردم تحمیل می‌کنند، یعنی با کشوارهای پیاپی و مدام. این کشوارها جنبه‌عام دارند. هدف آنست که «قسمتی از اهالی» نابود شوند (گروه‌های نژادی، ملی یا مذهبی) تا بقیه مردم بترسند و جامعه بومی منهدم گردد. هنگامی که در قرن گذشته فرانسویان پس از بهخون کشیدن الجزایر قانون مدنی خود را که متنضم قواعد قضائی مالکیت بورژوازی بود بر آن جامعه قبیله‌ای – که در آن هر گروه، مالک زمینی مشاع بود – تحمیل کردند، و مردم را به تقسیم زمینهای موروثی مجبور ساختند، زیربنای اقتصادی آن سرزمین را حساب‌گرانه منهدم کردند. و زمین از دست این قبایل روستائی به آسانی به دست سوداگرانی که از فرانسه آمده بودند انتقال یافت. استعمار در واقع فتحی ساده نیست (چنان که به سال ۱۸۷۰ الحاق دوایالت آلساز و لرن به آلمان فتحی ساده بود). استعمار لزوماً کشوار فرهنگ و اندیشه است: نمی‌توان سرزمینی را مستعمره کرد بی‌آن که جنبه‌های خاص جامعه بومی را حساب‌گرانه از میان برد، و بی‌آن سرزمینی را از همانند شدن با مردم کشور استعمار گر، منع کرد و بومیان را از تمتع از مزایای آن محروم ساخت. استعمار گری در واقع دارای نظامی است و قواعدی: مستعمره مواد اولیه و مواد خوراکی

خود را بهبهانی نازل به قدرت استعمار گر می فروشد، و در عوض محصولات صنعتی آن کشور را، بهبهانی بازار بین المللی دریافت می دارد. این نظام عجیب مبادله برقرار نمی شود مگر این که کار و زحمت به طبقه پرولتاریایی فرو دست کشور مستعمره، در مقابل دریافت مزد بخور و نمیری تحمیل گردد. نتیجه ضروری چنین وضعی آنست که استعمار زدگان شخصیت ملی خود، فرهنگ خود، آداب و رسوم خود و حتی گاهی زبان خود را از دست می دهد، و در عین سیاه روزی چون اشباحی زندگی می کنند، اشباحی که هردم «عقب ماند گیشان از کاروان بشریت» به رخشان کشیده می شود.

با اینهمه ارزش دسترنج تقریباً رایگانشان تا حدی آنان را در برابر کشتار عام محفوظ نگاه میدارد. مثلاً اندکی پیش از تشکیل دادگاه نورمبرگ، فرانسویان در ناحیه «ستیف» الجزایر هفتاد هزار نفر از مردم این سرزمین را کشتند. چون این موضوع «امری عادی» بود هیچکس بدین فکر نیفتاد که دولت فرانسه را نیز همچون نازیها بمحاکمه بکشد. ولی گسترش این «انهدام عمدی قسمتی از گروههای بومی» مستلزم زیان مادی استعمار گران بود. استعمار گران با کشتار عام این پرولتاریایی فرو دست خود را نیز خانه خراب می کردند. فرانسویان بدان سبب در جنگ الجزایر شکست خوردهند که نه توانستند مردم آن سرزمین را نابود کنند و نه توانستند آن مردم را همنگ جماعت فرانسوی سازند.

از ملاحظات مذکور این نتیجه حاصل می‌شود که نظام جنگهای مستعمراتی پس از پایان جنگ دوم جهانی دگرگون شده است. در این زمانهاست که ملت‌های استعمارزده، که بر اثر تضاد مذکور و حوادث و قایع ناشی از آن و بعدها بر اثر فتوحات مائوتسه تونگ، درباره «امپراتوری‌ها» آگاهی روشنی حاصل کرده‌اند، تصمیم می‌گیرند که استقلال ملی خود را باز پس سانند. خصوصیات این جنگ از پیش تعیین شده است: استعمارگران از حیث سلاح برتری دارند و استعمار زدگان از حیث نفر. حتی در الجزایر-مستعمره‌ای که هم برای کوچ کردن فرانسویان بدانجا بود و هم برای استثمار-نسبت استعمارگر به استعمارزده نسبت یک به نه بود. در دو جنگ جهانی بسیاری از استعمارزدگان حرفه‌سپاهیگری را آموخته بودند و به صورت رزم‌مند گانی مقاوم درآمده بودند. با وجود این کمی و کهنگی سلاحها - دست کم در آغاز کار - مستلزم آن بود که رزم‌مند گان بصورت واحدهای محدودی در آیند. اقدامات ایشان نیز تابع اوضاع عینی بود: یعنی ترور و شبیخون و غافلگیری دشمن. همه این کارها مستلزم تحرک فوق العاده گروههای رزم‌مند بود، که می‌بایست ناگهانی ضربت بزنند و بی درنگ ناپدید شوند: تمام این کارها جز با همکاری همه مردم امکان ناپذیر می‌بود. همکاری صمیمانه نیروهای آزادیبخش و توده‌های مردم از همین جا ناشی می‌شود: نیروهای آزادیبخش هرجا را تصرف می‌کنند زمین‌ها را میان دهقانان تقسیم می‌کنند، دست به تشکیل نیروهای سیاسی میزند، به تعلیم مردم می‌پردازند و توده مردمان، نیروهای آزادیبخش را حفظ

می‌کنند، غذاشان میدهند و سر بازانشان را پنهان می‌کنند و جوانان خود را بدیشان می‌بخشند تا اتلاف قوا جبران شود. تصادفی نیست اگر جنگ‌های توده‌ای با اصول خود، بانقشه‌های عمومی و طرحهای موضعی خود، و با صاحب‌نظران خود در زمانی به وجود می‌آید که کشورهای صنعتی، با مصنوعات اتمی، به جنگ عام جنبه‌ای مطلق می‌دهند. و نیز تصادفی نیست اگر حاصل نهائی این جنگ‌های توده‌ای انهدام نظام استعمار-گری باشد. تضادهای را که موجب پیروزی جبهه ملی الجزایر شد تقریباً در دوران ما در همه‌جا می‌توان باز یافت: در واقع جنگ توده‌ای ناقوس مرگ جنگ کهن را می‌نوازد (همچنانکه در همین زمان بمب هیدرژنی چنین می‌کند). ارتشم استعمار گران در برابر رزم‌مند گانی که از طرف همه مردم حمایت می‌شوند قادر به انجام هیچ کاری نیست. آرتشم استعماری برای اجتناب از غافلگیریهای بستوه آورند که در آنان ایجاد ارعاب می‌کند و «دین بین فو»^۱ برس راهشان می‌گذارد فقط یک وسیله دارند و آن «خالی کردن آب ظرف» است یعنی انهدام افراد غیرنظامی. در نتیجه سربازان کشور استعمار گر دهقانان خاموش ولجوچی را که در یک کیلومتری محل شبیخون قرار دارند و از هیچ جا خبر ندارند و هیچ چیز را ندیده‌اند، بزودی زود مخفوف ترین دشمن خود به حساب می‌آورند. و چون اتحاد تمام یک ملت موجب شکست جنگ‌های کهن شده است، تنها نقشه مؤثر ضد آرتشم آزادی‌بخش، نابود کردن این ملت است، یعنی نابود کردن غیرنظامی‌ها، نابود کردن زنها و بچه‌ها. پاسخ کشورهای استعمار گر به طغيان استعمار زدگان اين است:

۱- اشاره است به گفتة مشهور ژنرال جیاپ که «رزم‌مند گان ما در میان مردم به سر می‌برند، چون ماهی در آب» و نقشه متقابل امریکا که: پس باید آب ظرف را کشید. م.

شکنجه و کشتار عام. و این پاسخ، چنانکه می‌دانیم، اگر ریشه‌دار و همه جانبه نباشد بی‌معنی است. استعمار زدگان مصمم و متعدد، متعدد به یمن ارتش نجات‌بخش، این مردمان آگاه از سیاست و پرخاشجوی، دیگر مانند عصر طلائی استعمار گری از یک کشتار «نمونه‌ای عبرت آموز» نمی‌ترسند، بلکه بر عکس برخشم و کین خودمی‌افزایند: دیگر نمی‌توان این مردم را ترساند، پس باید به «قلع و قمع» آنان پرداخت. و چون این کار جز با قلع و قمع اقتصاد استعماری (که نتیجه مستقیم آن‌انهدام نظام مستعمره داری است) امکان‌پذیر نیست، ناچار استعمار گران‌دیوانه می‌شوند. کشورهای استعمار گر در کار سرازیر شدن افراد و پولهای خود در کام‌جنگی بی‌سرانجام در می‌مانند، توده‌های کشورهای استعمار گر سرانجام با ادامه جنگی وحشیانه به مخالفت بر می‌خیزند و بدینگونه کشورهای استعمار زده به کشورهایی حاکم بر سرنوشت خود تبدیل می‌گردند.

۳

با این همه مواردی هست که تناقضات ناشی از زیربنای کشور مستعمره دار سدر اه کشتار عامی که پاسخ‌جنگهای توده‌ای است نمی‌تواند بود. در این حال نقشہ کشتار عامی همه جانبه، شالوده مطلق جنگهای ضد ارتشهای ملی قرار می‌گیرد. و در بعضی موارد حتی ممکن است بصورت هدفی فوری یا تدریجی درآید. و این درست همان موردی است که در ویتنام پیش آمده است. در اینجا امپریالیسم در سیر تحولی

خود به مرحله تازه‌ای رسیده است، امپریالیسمی که عادتاً نظام نو-استعماری خوانده می‌شود. زیرا این نظام بر مبنای هجوم به منظور تحمل مجدد استعمار به کشوری که سابقاً مستعمره بوده و به تحصیل استقلال خود نائل گردیده است، تعریف می‌شود. در آغاز کار از راه کودتا یا نقشه چینی دیگر ترتیبی می‌دهند که اداره کنندگان جدید دولت، نماینده منافع مردم نباشند. بلکه نماینده قشر کوچکی از طبقات ممتاز باشند، و در نتیجه گماشتگان سرمایه‌های خارجی. در ویتنام ظهور «نگودین دیم» چنین بود. دست نشانده‌ای که امریکائیان بر ویتنام تحملش کردند و مسلح ساختند. او بود که قرارداد ژنو را مردود دانست و سرزمین ویتنام واقع در جنوب مدار ۱۷ درجه را دولت مستقلی اعلام کرد. از این مقدمات نتیجه لازمی حاصل می‌شود: پلیسی لازم است و سپاهی تا همه‌جا رزمندگان قدیمی را دنبال کنند رزمندگانی که به سبب محروم شدن از پیروزی، درست بهمین علت و پیش از هر گونه مقاومت مؤثری، دشمن حکومت تازه به حساب می‌آیند. کوتاه سخن آنکه این حکومت ارعاب و وحشت، موجب طغیان تازه‌ای در جنوب می‌شود و آتش جنگ توده‌ای را روشن می‌کند. آیا آمریکا می‌پنداشته است که «نگودین دیم» طغیان را در نطفه خفه خواهد کرد؟ در هر حال امریکا در فرستادن کارشناس و سپس در اعزام قوا تردید نمی‌کند. واژه‌میان جا تا حلقوم در کشمکش ویتنام فرمی-رود. در اینجا باز سروکار ما تقریباً با جنگی است که «هوشی مینه» با فرانسویان می‌کرد، هرچند که دولت آمریکا در آغاز کار مدعی است که اعزام قوا به ویتنام فقط و فقط زاده بزرگواری است و به خاطر انجام وظیفه نسبت به یک دولت منفق.

این صورت ظاهر قضیه است. اما اگر باطن امر را در نظر آوریم خواهیم دید که این دو جنگ پیاپی، طبیعتاً متفاوتند: امریکا بر عکس فرانسه در ویتنام منافع اقتصادی ندارد. بهتر بگوئیم منافعی دارد: بنگاهها و مؤسسات خصوصی امریکا در ویتنام سرمایه گزاریهای کرده‌اند، اما این منافع و سرمایه‌ها چنان مهم نیستند که در صورت اقتضا توان فداشان کرد بی آن که به ملت امریکا در صورت مجموع زیانی برسد، یا صاحبان انحصارها واقعاً لطمه‌ای بیینند. بدینگونه حکومت امریکا بدین سبب که به علل مستقیماً اقتصادی نمی‌جنگد، موجبی نمی‌بیند که برای پایان دادن به جنگ، از آن نقشه مطلق، یعنی از کشتار عام امتناع ورزد. البته این امر کافی نیست که بگوئیم امریکا چنین هدفی دارد، اما بطور ساده می‌گوئیم که هیچ چیز امریکا را از رفتن بسوی این هدف باز نمی‌دارد.

در واقع به استناد نظر خود امریکائیان منظور ایشان از این جنگ دو چیز است: دین راسک بتازگی گفته است که: «ما در ویتنام از خود دفاع می‌کنیم». دیگر سخن از نگوین دین، این متفقی که وضعش در خطر بود، نیست. دیگر سخن از ژنرال «کی» که از راه بزرگواری به کمکش می‌شناختند نیست، اینک خود امریکا در سایگون در خطر است. این امر بدان معنی است که هدف امریکائیان، هدفی سیاسی است: امریکا می‌خواهد که چین کمونیست، این مانع بزرگ توسعه طلبی خود را محاصره کند، پس اجازه نمی‌دهد که جنوب شرقی آسیا از دست برود. امریکا در تایلند گماشتگان خود را به حکومت رسانده است. دو سوم لائوس زیر نظارت امریکاست. کامبوج در معرض تهدید امریکاست. اما همه این فتوحات، بیهوده خواهد بود اگر امریکا در برابر خود،

ویتنامی آزاد ببیند، ویتنامی متعدد با سی و یک میلیون جمعیت. بهمین سبب است که فرماندهان امریکا آگاهانه ویتنام را «کلید» آسیای جنوب شرقی میدانند، بهمین سبب است که دین راسک بالحنی، به رغم او مضمونه آمیز، ادعا می کند که آرتش امریکا در ویتنام می جنگد «تا از وقوع جنگ سوم جلو گیری کند». این جمله یا بکل بی معنی است یا باید معنی اش را فهمید. معنیش این است: امریکا در ویتنام برای پیروزی در جنگ سوم می جنگد. حاصل کلام آنکه نخستین هدف امریکا آنست که لازم می بیند «خط دفاعی اقیانوس کبیر» را استحکام بخشد. ضرورت این کار فقط در دستگاه سیاست عمومی امپریالیسم توجیه پذیر است.

دومین هدف امریکا هدف اقتصادی است. ژنرال وستمورلند این هدف را در پایان اکتبر سال گذشته با عبارت زیر بیان کرده است: «ما در ویتنام می جنگیم تا نشان دهیم که جنگهای توده‌ای بیحاصل است». باید پرسید می خواهند به چه کسی نشان بدند؟ به خود ویتنامیها؟ اگر چنین باشد سخت جای تعجب است. آیا ضرورت دارد که اینهمه جان و آنهمه مال صرف شود تا بهمنی کشاورز بی چیز، که در صدها هزار کیلومتری سانفرانسیسکو می جنگد، امری قبولاند شود؟ و بویژه چه نیازی است که این ملت مورد حمله قرار گیرد، به جنگ تحریک شود، تا بعد درهم شکسته شود و به او نشان داده شود که پیکارش بیحاصل است؟ در حالی که منافع شرکت‌های بزرگ در آنجا بسیار ناچیز است. گفته وستمورلند - مانند گفته دین راسک - باید تکمیل شود. می خواهند به دیگران نشان دهند که جنگ‌های ملی و توده‌ای بی‌سراجام است، به تمام ملتهای استثمار شده و قابع ستم استعمار که ممکن است به صرافت

رهائی از زیر یو غ یانکی‌ها بیفتند و بدین منظور بر ضد حکومت قلابی کشور خود، بر ضد سرمایه‌داران بزرگ سرزمین خود که از طرف آرتش محلی حفظ می‌شوند و سپس بر ضد «نیروهای ویژه» امریکا و سرانجام بر ضد سربازان آمریکائی دست به جنگ توده‌ای بزنند، و خلاصه در مرحله اول می‌خواهند به امریکای لاتین نشان بدهند، و سپس در معیاری وسیعتر به همه جهان سوم. دولت امریکا می‌خواهد به چه گواراکه می‌گفت «باید چند ویتنام ایجاد کرد» جواب بدهد: «همه آنها در هم شکسته خواهد شد همچنانکه این یکی.»، به عبارت دیگر این جنک پیش از هر چیز ارزش نمoneای دارد. نمونه و عبرتی برای سه قاره و شاید برای چهار قاره: آخر یونان نیز سرزمینی کشاورزی است و تازگی هادیکتابتیوری نظامی بر آن تحمیل شده و بدینیست که مردمش بدانند: یا انقیاد یاریشه کن شدن از بنیاد. بدینگونه این کشتار عام و نمونه‌ای باکل بشریت سروکاردارد. با این اخطار است که شش درصد افراد روی زمین می‌خواهند بدون خرج و رنج زیاد نودوچهار درصد بقیه را زیر فرمان خود درآورند. بدیهی است از نظر تبلیغات بهتر به نظر می‌رسد که ویتنامی‌ها پیش از نابود شدن تسلیم شوند. اما این امر مسلم نیست، و اگر ویتنام از نقشه جغرافیا حذف شود اوضاع رو براهتر خواهد بود. زیرا اگر ویتنام از در تسلیم درآید ممکن است تصور شود که این تسلیم مولود ضعفی اجتناب‌پذیر بوده است. اما اگر این دهقانها بکدام ضعف و تزلزل بخود راه ندهند و اگر به بهای مرگی اجتناب‌ناپذیر شهامت خود را حفظ کنند، در این حال به احتمال بیشتر جنگهای توده‌ای آینده با نومیدی مواجه خواهد شد.

از آنچه گفته شد سه موضوع را ثابت کردیم: آنچه حکومت

امريكا طالب است پايگاهی است و دادن درس عبرتی. برای رسیدن به هدف اول ممکن است بدون پيش آمدن اشکالی، جز مقاومت خود و يتاميها، همه يك ملت را قلع و قمع کرد و صلح امريکائی را در ويتنامي برهوت به کرسی نشاند. برای رسیدن به هدف دوم لازم است که - دست کم در قسمتی - نقشه نابود کردن مردم تحقق پذيرد.

۵

بيانات زمامداران امريكا فاقد صراحت گفته های هيتلر در زمان خود است. بدان سبب که ديگر صراحت لزومی ندارد: کافی است که رويدادها سخن بگويند. سخنرانی هائي را که پس از رويدادها می آيد هيچگكس باور نمی کند جز خود ملت امريكا. بقیه جهانيان به خوبی موضوع را در می یابند: حکومتهاي شريك امريكا ساكت می مانند ولی ديگران از کشتار عام پرده بر می دارند. و دولت امريكا مزورانه ادعا می کند که چنین مسئله ای هيچگاه مطرح نبوده است، و مردم با اين اتهامات بي اساس تعصب خود را نشان می دهند. حکومت امريكا ادعا می کند که: «در حقیقت ماهماواره به ويتنامي های شمال و جنوب پیشنهاد کرده ايم که شما بایداز دوچيز يکی را انتخاب کنيد: يا دست از تجاوز برداريد يا منتظر ضربه ما باشيد.» امروزه ديگر لازم به توضيح نیست که اين حرف ياوه است زيرا مهاجم امريکاست، و در نتيجه فقط و فقط امريکاست که می تواند به تهاجم پایان بدهد. اين ياوه گوئی چندان حساب نشده هم نیست. امريكا با تردستی نآشكاری پیشنهادی مطرح

می کند که برای ویتنامی ها پذیرفتی نیست و با این کار اختیار توقف جنگ را در دست خود قرار می دهد. با این همه پیشنهاد امریکا را باید این طور ترجمه کرد: یا به شکست خود اعتراف کنید یا این که «شمارا به عصر حجر بازمی گردانیم». جای گفتوگو نیست که راه حل دوم کشtar عام است. ممکن است گفته شود که البته کشtar عامی است اما مشروط است. باید دید آیا این استدلال از نظر قضایی پذیرفتی است؟ و آیا طرح مسئله اساساً درست است یا نه؟

اگر این استدلال دارای مفهومی قضایی باشد بهراستی حکومت امریکا از اتهام کشtar عام تبرئه می شود، اما همچنانکه «ماتاراسو»^۱ نشان داده است علم حقوق، که میان قصد و انگیزه^۲ تفاوت قائل می شود، جایی برای برائت باقی نمی گذارد: کشtarی عام - بویژه اگر طی چند سال تدارک شود - ممکن است برای توجیه خود، عنوان «شانتازی^۳» داشته باشد. ممکن است اعلام شود که بشرط تسلیم طرف، کشtar قطع می شود. اینها توجیه کار است. ولی خود کار، مطلقاً، کشtar عامی است که از روی قصد و عدم صورت می گیرد بویژه هنگامی که - مانند موضوع مورد بحث - قسمی از مردم نابود شوند تا بقیه مجبور به بیعت باشند. با این همه، دقیق تر باشیم و ببینیم شق دومی که امریکا پیشنهاد می کند چیست؟ در ویتنام جنوبی مردم بین دو راه باید یکی را انتخاب

1- Matarasso

- کسی تصمیم می گیرد پولداری را بکشد تا با تصاحب پولهای او صاحب زندگی بهتری شود. تصمیم او را بقتل، قصد (Intention) می گویند و نظر او را به زندگی بهتر، انگیزه امر (Motif). در حقوق جزا آنچه رکن جرم را تشکیل می دهد قصد عمل است نه انگیزه...^۴.
- عمل کسی که از دیگری با تهدید پول یا انتیازی می خواهد.

کنند: در اینجا مزار عبده آتش کشیده می‌شود، مردم زیر بمب‌انهای طولانی و مخصوصاً بمبارانهای کشنده قرار می‌گیرند، چار پایان نابود می‌شوند، نباتات را با مواد ریزندۀ برگ‌می‌خشکانند، کشتزارها را با مواد سیمی می‌آلیند. جمعیت را به مسلسل می‌بندند، می‌کشنند، هتك ناموس می‌کنند، غارت می‌کنند. این کارها به معنای دقیق‌تر کلمه، کشتار عام نام دارد، یا به عبارت دیگر ریشه کن ساختن توده‌های مردم. اما راه دوم کدام است؟ ملت ویتنام باید چه کند تا از این مرگ و حشتناک رهایی یابد؟ یا باید به قوای مسلح آمریکا یا سایگون بپیوندد، یا در اردو گاههای نظامی زندانی شود، یا در «کانونهای زندگی نوین» محبوس گردد. این کانون‌ها با اردو گاههای نظامی فقط در نام اختلاف دارد، و در واقع هردو، اردو گاه کاراجباری است. ما با شهادتها بایی که در دادگاه شنیدیم از ماهیت این اردو گاههای بخوبی مطلعیم: این اردو گاهها با سیم خاردار محصورند. در آنها جایی برای برآوردن ابتدایی ترین نیازهای زندگی وجود ندارد: کم‌غذایی حکم‌فرماست، از بهداشت خبری نیست، زندانیان در چادرها یا در زاغه‌های تنگ، روی هم انباشته می‌شوند. در هردو جا تنفس دشوار است. نوامیس اساسی اجتماعی به هیچ گرفته می‌شود. شوهران، از همسرانشان جدا می‌شوند و مادران از فرزندان. از زندگی خانوادگی (که در ویتنام مقامی والا دارد) اثری نمی‌توان یافت. چون زندگی زناشویی متلاشی شده است از توالد و تناسل نشانی نیست. هر گونه امکان اجرای مراسم مذهبی یا فرهنگی منتفی است. حتی کار کردن، کار کردن آدمی برای تأمین قوت لایمود خود و کسانش، از مردم دریغ می‌شود. این تیره بختان حتی برده هم نیستند. وضع بردگی مانع از آن نشده است که سیاهان آمریکا فرهنگی عمیق داشته باشند. در ویتنام

جامعه انسانی تبدیل شده است به انبار انسانی، به بدترین زندگی گیاهی. هنگامی که این مردم، مردمی که چون گردو تل انبار شده‌اند، و خشم و کین وجودشان را می‌جود، بخواهند خود را از چنین وضعی نجات دهند ارتباطشان جز ارتباطی سیاسی نمی‌تواند بود: مخفیانه گرد هم می‌آیند تا مقاومت کنند. دشمن این را حدس می‌زند نتیجه این که حتی اردو گاهها نیز دوباره و سه باره در معرض کندوکاو نظامی هاست. حتی در اردوگاه نیز امنیت هیچگاه برقرار نیست، و نیروهایی که آدمها را گردوار گرد هم جمع کرده‌اند بی‌وقفه در کار فعالیت‌اند. اگر تصادفاً خانواده‌ای، یعنی چند بچه با خواهر بزرگشان یا با مادر جوانشان آزاد شوند، این عده به پرولتاریای فرودست شهرهای بزرگ اضافه می‌شوند: خواهر بزرگ یاما در که وسیله تامین معاشی ندارند، برای سیر کردن شکم، در قعر انحطاط، ناموس خود را به دشمن می‌فروشند. اینها که می‌نویسم و در ویتنام جنوبی می‌گذرد و به موجب شهادت آقای دونکان^۱ سرنوشت یاکسوم از مردم است، جزوی دیگری از کشتار عام نیست، که به موجب کنوانسیون ۱۹۴۸ محکوم شناخته شده است.

این کنوانسیون اقدامات زیر را محکوم می‌شناسد:

«تعرض فاحش نسبت به سلامت جسمی یا روحی اعضای جامعه؛

«ایجاد وضعی که به تخریب کلی یا جزئی جامعه انسانی منجر گردد؛

«اقداماتی که موجب جلوگیری از توالد و تناسل در جامعه شود؛

«کوچ دادن اجباری کودکان...»

به عبارت دیگر این ادعا درست نیست که مردم ویتنام میان مرگ

و اطاعت حق انتخاب دارند. زیرا اطاعت در این وضع، خود کشتاری

است عام. باید گفت که مردم ویتنام میان مرگ خشونت باری آنی و مرگی تدریجی همراه با انهدام قوای جسمی و روحی، حق انتخاب دارند. بهتر بگوییم حق انتخابی نیست. شرطی نیست تا با اینفای آن بتوان از این وضع رهایی یافت. «عملیات نظامی» حساب نشده و گاهی نیز اقداماتی که برای ارعاب صورت می‌گیرد گوشهای از کشtar عام است که هیچکس را از آن گریزی نیست.

آیا در ویتنام شمالی وضع دیگری حکمران است؟

در اینجا از یک سوی پای قلع وقمع مردم در میان است: نه تنها خطر مرگ روزانه آدمیان را تهدید می‌کند بلکه زیربناهای اقتصادی جامعه از سدها گرفته تا کارخانه‌ها، بطور منظم درهم کوبیده می‌شود؛ تا آنجا که «سنگ روی سنگ نماند». حمله‌های عمدی به مردم غیرنظامی و خاصه به مردم روستایی، تخریب بیمارستانها، آموزشگاهها و پرستشگاهها، سماجتی پیگیر به منظور انهدام بنای بیست ساله سوسیالیسم، آیا همه اینها برای ایجاد وحشت در مردم است؟ اینها همه جز از راه قلع وقمع روزانه و روزافزون همه مردم امکان پذیر نیست. و انگهی همین ایجاد وحشت، در این اوضاع و احوال روانی و اجتماعی، به خودی خود کشtarی است عام: از کجا معلوم که این وحشت‌ها، خاصه در کودکان، منجر به اختلال قوای دماغی نگردد؟ اختلالی که اگر نه برای همیشه، دست کم برای مدتی طولانی، سلامت آنان را به مخاطره اندازد.

شق دیگر، تسلیم ویتنام شمالی است. یعنی اینکه ویتنامی‌ها بپذیرند که بدپاره تقسیم شوند و دیکتاتوری امریکائیان، بطور مستقیم یا بوسیله زمامداران واسطه، به هم وطنشان یا بهتر بگوییم به اعضای خانواده‌شان که جنگ میانشان جدایی انداخته است تحمیل شود. آیا

این خواری تحمل ناپذیر به جنگ خاتمه خواهد داد؟ مسلم بودن قضیه سخت مورد تردید است:

جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی و جمهوری ویتنام شمالی هر چند که برادرانه متحدوند اما نقشه‌های عمومی و طرح‌های موضعی جنگشان متفاوتست، زیرا موقعیت آنان در جنگ با هم تفاوت دارد. اگر جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی به جنگ ادامه دهد هوایپماهای بمباکن امریکا، به رغم تسلیم ویتنام شمالی، به درود کردن ویتنام جنوبی ادامه خواهند داد. امریکا رسمآ اعلام کرده است که در صورت خاتمه جنگ حاضر است با بزرگواری زیادسیل دلار را برای آغاز «دوران‌سازندگی» روانه ویتنام شمالی کند. این سخن، درست بدان معنی است که دولت امریکا با سرمایه‌گذاریهای خصوصی، یا با وامهای مشروط خود، اساس اقتصاد سوسيالیستی را از بن ویران خواهد کرد. و این کشتاری است عام: کشوری مستقل را بهدوپاره تقسیم می‌کنند، نیمی از آن را متصرف می‌شوند و با ایجاد ارعاب بر آن فرمان می‌رانند؛ و در نیمة دیگر سازمانی را که به بهایی بس گران بوجود آمده است در زیر فشار اقتصادی و با توسل به سرمایه‌گذاری‌های حساب شده منهدم می‌کنند. در این حال جامعه ملی «ویتنام» از نظر صوری نابود نمی‌شود ولی فاقد وجود حقیقی خواهد شد: زیرا از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نابودش کرده‌اند. در ویتنام شمالی مانند ویتنام جنوبی فقط در مورد دونوع نابودی حق انتخاب وجود دارد: یا مرگ دسته‌جمعی یا مثله شدن. نکته بسیار پرمument اینکه حکومت امریکا مقاومت جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی و مردم ویتنام شمالی را آزموده است: میداند که ویران کردن ویتنام کافی نیست، مگر آن که مطلقاً همه جانبه باشد: امروز جبهه آزادیبخش

از هر زمان دیگر نیرومندتر است. ویتنام شمالی تزلزل ناپذیر است. تنها به همین علت نیز ممکن نیست که هدف امریکا اجبار ویتنام به تسلیم باشد. هدف، قلع و قمعی است حساب شده: صلح دلیرانه‌ای به ویتنام پیشنهاد می‌شود در حالی که می‌دانند مورد قبول قرار نخواهد گرفت. باز گذاشتن ظاهری راه دوم، مقصود حقیقی امپریالیسم را که رسیدن تدریجی به اوج نرdban هجوم است – یعنی کشتار عام کامل – پنهان می‌دارد. ممکن است ایراد شود که حکومت امریکا می‌توانست بلا فاصله بدین منظور برسد و خاک ویتنام را با یک «حمله برق آسا» از وجود همه ویتنامی‌ها پاک کند. اما گذشته از آنکه چنین قلع و قمعی مستلزم تدارک وسایل و مقدماتی پیچیده است، مثلاً باید در تایلند پایگاه‌های هوایی که از هر حیث در اختیار امریکا باشد بوجود آید تا پرواز هوایپماها را به پنجهزار کیلومتر تقلیل دهد. هدف اصلی «هجوم تصاعدی» امریکا در گذشته وحال تدارک افکار عمومی طبقه بورژوا برای کشتار عام بوده و هست. از این نظر توفیق امریکائیان بسیار زیاد است: اگر بمبارانهای حساب شده و متواتی محله‌های پر جمعیت هایفونگ و هانوی در دو سال پیش موجب اعتراض‌های شدیدمی‌شد، امروز این اعتراض، جای خود را به نوعی بی‌اعتنایی عمومی داده است که نشان دهنده افزایش بی‌دردی است. بر اثر یک رشته بازیها، افکار عمومی با فشاری آرام‌آرام و پیوسته رو به تزايد بر ویتنام موافق شده است. و این کار در واقع آماده کردن نرdban است برای کشتار عام نهایی. اما این کشتار عام میسر است؟ نه. ولی این عدم امکان فقط و فقط نتیجه ایستادگی ویتنامی‌هاست و شهامت ایشان و محصول کار شایان تحسین تشکیلات آنها. تا آنجا که مربوط به حکومت امریکاست محال است هیچ عاملی بتواند بار جنایت

را از دوش او بردارد. هوشیاری و قهرمانی زیان دیده از جنایت آثار این جنایت را کاهش نخواهد داد.

اکنون می توانیم از گفته های خود نتیجه بگیریم: دربرابر جنگی توده ای که محصول دوران ماست و پاسخی است به هجوم امپریالیسم و مطالبه حق حاکمیت از طرف ملتی واقف به اتحاد خود، فقط دو راه باز است: یکی آنکه مهاجم عقب نشینی کند و با توجه به اینکه ملتی تمام و کمال در برابر او قد برافراشته است از درصلح درآید. دیگر آنکه مهاجم با اطلاع از اینکه تیغ شیوه های قدیمی جنگ کند شده دست به قلع و قمع نام و تمام ملتی بزند، بشرطی که این کار منافع او را به خطر نیندازد. انتخاب دیگری نیست، راه دیگری نیست. اما دست کم این انتخاب همیشه ممکن است. حال چون قوای مسلح امریکا در ویتنام لانه کرده است، چون امریکا پیوسته بمبارانها را تشدید می کند و به کشتار می پردازد، چون امریکا می کوشد لائوس را به تعییت خود درآورد، و می خواهد کامبوج را اشغال کند، در حالی که می تواند به خانه خود برگردد، جای تردید نیست که حکومت امریکا به رغم انکارهای سالوسی خود راه کشتار عام را برگزیده است.

۶

حقایق عینی قصد را روشن می سازند. همچنانکه ایبار^۱ می گوید

این قصد لزوماً با سبق تصمیم^۱ طرح‌ریزی شده است. ممکن است در مواردی کشتار عام بطور آنی و بر اثر بروز احساسات در جریان جنگهای قبیله‌ای یا فتووالی صورت گیرد. اما کشتار عامی که محصول زمان ماست و هدفش نابودی مبارزان ملی و توده‌ای است مستلزم تشکیلاتی است و پایگامهایی و در نتیجه مستلزم شرکای جرمی (که بعدها بوجود می‌آیند) و مستلزم بودجه ویژه‌ای. بنابراین می‌بایستی درباره آن اندیشید و آن را طرح‌ریزی کرد. آیا این نکات بدان معنی است که مرتکبان این کشتار درمورد نیت خود آگاهی روشنی تحصیل کرده‌اند؟ نمی‌توان در این باره یقین کرد مگر آنکه عمق کار را درنظر آوریم. در این صورت درمورد سوه نیت بی‌چون و چرای مرتکبان به نتایج حیرت آوری می‌رسیم. شاید بعضی از دستیاران وزارت امور خارجه امریکا تا آن حد ماهر باشند که هنوز هم بتوانند این دروغ را در ذهن خود حفظ کنند که گویا بد ویتمام رانمی خواهند. پس از اظهارات تازه سخنگویشان می‌توان پنداشت که این خام نمایان روز بروز کمتر می‌شوند. سخن تازه‌این است که: «ما از خود دفاع می‌کنیم: حتی اگر حکومت سایگون از ما بخواهد که خاک ویتمام را ترک کنیم ما چنین کاری نخواهیم کرد... واز این قبیل». به حال مانباید زیاد در بند این بازی قایم باشک روانشناسی باشیم. حقیقت را در صحت‌نامه عمل باید جست،

۱- چنانکه گذشت یکی از رکن‌های اساسی جرم قصد است. گاه اتفاق می‌افتد که قصد جرم آنی است و بدون سبق تصمیم. چنانکه کسی در ضمن منازعه به‌آدم‌کشی می‌پردازد. در این فرض، مرتکب قیلاً قصد قتل نداشته بلکه جریان منازعه او را به‌چنین قصدی کشانده است. اما اگر کسی قصد جنایتی کند و مدتی درباره آن بیندیشید و سپس قصد خود را اجرا کند در این صورت می‌گوییم جرم با سبق تصمیم انجام گرفته است.-م.

و در نژادگرایی جنگجویان امریکایی. بسی شک این نژادگرایی خسد زنگی و ضد آسیابی و ضد مکزیکی یکی از عوامل اساسی کار است که ریشه‌های عمیق دارد، و چه پنهان و چه ظاهر، پیش از جنگ‌ویتنام نیز وجود داشته است. دلیل این امر آنکه حکومت امریکا از امضاء کنوانسیون بین‌المللی ۱۹۴۸ ضد کشتار عام خودداری کرده است. این بدان معنی نیست که دولت امریکا از سال ۱۹۴۸ قصد قلع و قمع ملت‌ها را داشته است، اما به استناد اظهارات خود این دولت بدان معنی است که منع کشتار عام در مجلس داخلی بسیاری از ایالات متحده با مخالفت روپر و شده است. به عبارت دیگر رهبران کنونی امریکا به استناد ظواهر می‌پندارند که در ویتنام دستشان باز است، زیرا اسلام‌فشار خواسته‌اند که با نژادگرایی ضد زنگی سفید پوستان جنوب مدارا کنند. در هر حال از سال ۱۹۶۵ به بعد نژادگرایی سر بازان یانکی از سایگون تا مدار ۱۷ درجه اوچ گرفته است. جوانان امریکایی شکنجه‌می دهند، بی‌هیچ تنفری دستگاه تلفن نظامی را به عنوان آلت شکنجه‌های منافی عفت «بکار می‌برند». برای تفریح و تمرین نشانه گیری به روی زنان بی‌سلاح تیراندازی می‌کنند. آلات تناسلی زخمی‌های ویتنامی را بالگدمی کوبند. گوش مردگان را می‌برند تا به رسم یادبود پیروزی با خود نگاهدارند. افسران امریکایی از این هم بدترند: یک فرمانسوی دردادگاه شهادت داد که ژنرالی امریکایی به او گفته است که در برجزارها، از بالای هلیکوپتر با تفنگ خود به شکار «ویتنامی» می‌پرداخته است. مسلماً شکار او رزمندگان جبهه آزادی‌بخش که در حفظ خود ماهرند نبوده‌اند، بلکه دهقان‌هایی بوده‌اند در کارکاشن بونج. در این اذهان مغشوش بطور روزافزون مفهوم ویتنگ و ویتنامی باهم یکی می‌شود. در میان امریکائیان شایع است که «ویتنامی خوب،

ویتنامی مرده است». یا گفته‌ای که عکس این است اما همان معنی را می‌رساند: «هر ویتنامی مرده‌ای یک ویتنگ است» دهقانان در جنوب مدار ۱۷ درجه مشغول برنجکاری‌اند، سربازان امریکایی از راه می‌رسند و خانه‌هایشان را آتش می‌زنند و از آنان می‌خواهند که به «کانونهای زندگی نوین» نقل مکان کنند. دهقانها امتناع می‌کنند. آخر در برابر سربازان غرق اسلحه و پولاد جز این چه می‌توانند بکنند؟ می‌گویند: «محصول برنج خوب شده، می‌خواهیم بمانیم و برنجه‌مان را بخوریم». همین و همین کافی است تا یانکی‌های کم سال را بر سر غیظ بیاورد. جواب می‌دهند: «بله، ویتنگها این حرف را در کله شما فرو کرده‌اند، و به شما گفته‌اند که مقاومت کنید». این سربازها بقدرتی غافل و گمراهنده که جوابهای ملایمی را که خشونت خودشان موجب شده است، خشونت «ماجرای جویانه» به حساب می‌آورند. بیگمان در عمق این روحیه، سرخوردگی و یأسی هست. این سربازان آمده‌اند تا ویتنامی‌ها رانجات دهند و آنان را از چنگ کمونیست‌های مهاجم آزاد سازند، اما بزودی دستگیرشان می‌شود که ویتنامی‌ها ایشان را دوست نمی‌دارند. می‌بینند که چهره آراسته آزاد‌کنندگیشان به قیافه اشغالگری تبدیل شده است. این خودآغاز یک آگاهی است. می‌گویند: «کسی ما رانمی‌خواهد، ما در اینجا هیچ کاری نداریم». اما اعتراض بیش از این اوچ نمی‌گیرد: در نتیجه به خشم می‌آیند و به خود می‌قبولانند که همه ویتنامی‌ها اساساً مظنون‌اند. این نتیجه گیری از نظر نظام نو استعماری درست است: اینان بطور مبهمن در می‌یابند که در یک چنگ توده‌ای، دشمنان پیدا منحصرند به افراد غیر نظامی. از اینجاست که سربازان، توده مردم را با نظر تحفیر می‌نگرنند. نژادگرایی کار را تکمیل می‌کند: این‌ها که با

ادعای نجات مردم آمده‌اند با شادی خشم‌آمیزی در می‌یابند که برای کشتن مردم آمده‌اند. چون همه مردم از یانگی‌ها متغیرند، پس همه مردم کمونیست بالقوه‌اند. از اینجاست که ما در این اذهان تاریک و فریب خورده تبلیغات، حقیقت جنگ و یتیام را باز می‌یابیم. همان که هیتلر می‌گفت. هیتلر یهودیان را می‌کشت زیرا یهودی بودند. نیروهای مسلح امریکا مردها، زنها، بچه‌ها را شکنجه میدهند یا می‌کشند زیرا و یتیامی هستند. بدینگونه دروغها و ادعاهای ظاهری حکومت امریکا هر چه باشد، اندیشه کشتار عام در مغز سربازان امریکا رسوخ یافته است. و این است ورطه مانوس شدن با زمینه کشتار عامی که حکومت امریکا سربازان خود را در آن‌افکنده است. شاهدی به نام مارتینسن^۱ دانشجوی امریکایی ۲۳ ساله‌ای که در مدت ده‌ماه از زندانیان و یتیامی «بازجویی» می‌کرده و سپس تاب تحمل خاطرات خود را از دست داده بود در دادگاه گفت: «من یک امریکایی متوسطم. من شبیه همه دانشجویان امریکائیم و به همین سبب یک جنایتکار جنگی ام.» و سپس به حق ادامه داد: «هر کس دیگری هم که به جای من بود چون من می‌شد». تنها اشتباه او این بود که جنایتها پلید خود را به تأثیر جنگ، جنگ بطور کلی، نسبت می‌داد. نه جنگ انتزاعی و بیرون از موقعیت، بلکه این جنگ، جنگی که بزرگترین نیروهای جهان برصد یک ملت کشاورز بی‌چیز راه انداخته است چنین ثمری به بار می‌آورد. جنگی که بدست کسانی رهبری می‌شود که آن را تنها رابطه ممکن میان کشوری پیشرفته در صنعت و کشوری توسعه نیافته می‌دانند، یعنی رابطه‌ای مبنی بر کشتار و متکی به نژادگرایی. رابطه‌ای که جز قطع فوری جنگ و خود را کنار

کشیدن، از آن گریزی نیست.

جنگ عام مستلزم نوعی تعادل میان نیروهای طرفین و نوعی عمل مقابله است. جنگهای مستعمراتی سابق بدون واکنش مقابله صورت می‌گرفت، ولی منافع مستعمراتی، کشتار عام را محدودمی‌کرد. کشتار عام حاضر که نتیجه نهایی گسترش ناهماهنگ جوامع بشری است، جنگ عامی است که یک جانب و بدون گوچترین عمل مقابله تا به انتها ادامه می‌یابد.

حکومت امریکا بدین سبب مقصو نیست که بگوییم واضح کشتار عام قرن ماست. بدآن سبب مقصو نیست که از میان واکنش‌های گوناگون در برابر جنگی توده‌ای، این یکی را بر گزیده است. و نیز مثلاً بدآن سبب مقصو نیست که به علل جنگی یا اقتصادی، کشتار عام را به سایر راههای جنگ برتری داده است. در واقع کشتار عام تنها واکنش ممکن در برابر طغیان کل یاکملت بر ضد غاصبان حقوق اوست. حکومت امریکا مقصو است زیرا سیاست تجاوز و سیاست جنگ را که متضمن کشتار عام همه جانبه است به سیاست صلح ترجیح داده است و هنوز هم ترجیح می‌دهد. سیاست صلحی که یگانه راه اجتناب از جنگ است و لزوماً متضمن تجدیدنظر در هدفهایی است که شرکتهای بزرگ بازرگانی بدست هواداران خود تحمل می‌کنند. حکومت امریکا مقصو است که جنگ را تعقیب و تشدید می‌کند، در حالی که هر یک از اعضای این حکومت به استناد گزارش‌های فرمایدهان نظامی خود، هر روز بیش از روز پیش در می‌یابند که تنها راه پیروزی امریکا «آزاد کردن» و یتنام از دست هم‌ویتنامی‌هاست. حکومت امریکا مقصو است زیرا با نیرنگ و دغلی، با دروغگویی و خودفریبی، برغم آزمونهای این تجربه منحصر

و تحمل ناپذیر، هر لحظه بیش از لحظه پیش در راهی پیش می‌رود که به سر منزلی بی‌باز گشت منتهی می‌گردد. حکومت امریکا مقصراست زیرا بنابه اعتراف خودش عالم‌اعاماً جنگی نهونهای را هدایت می‌کند تا با کشتاری عام به همه ملتهاي جهان چنگ و دندان نشان دهد. دیدیم که یکی از عوامل جنگ عام افزایش دائمی شماره و سرعت سیر وسائل ارتباطی است. از سال ۱۹۱۶ به این طرف دیگر ممکن نیست که جنگی محلی باقی بماند، ولزوماً به همه جهان سرایت می‌کند. در سال ۱۹۶۷ این تحول تشدید شده است، پیوندها و ارتباطهای One World، این جهانی که امریکا می‌خواهد برتری خود را بر آن تحمیل کند، پیوسته فشرده‌تر می‌شود. به همین علت (که حکومت امریکا از آن بخوبی آگاه است) کشتار عام کنونی در ویتنام – که پاسخی است به جنگ تودهای – نه تنها بر ضد ویتنامی‌هاست بلکه بر ضد تمام افراد بشر جریان دارد. هنگامی که دهقانی ویتنامی در برنجزارها براثر درو مسلسل بر زمین می‌افتد همه ما در شخص او به زمین می‌افتیم. بدینگونه ویتنامی‌ها برای همه مردم دنیا مبارزه می‌کنند، و نیروهای امریکایی بر ضد همه مردم جهان می‌جنگند. نه به معنای مجازی و نه به معنای انتزاعی کلمه، و نه تنها از این لحاظ که کشتار عام در ویتنام جنایتی است که دنیایی آنرا به موجب حقوق بشر محکوم شناخته است، بلکه از این لحاظ که رفته رفته تهدید کشnar عام با تکیه به تهدید جنگ اتمی (جنگی که جنگ عام مطلق است) بر سر همه نوع بشر کشیده می‌شود. از این لحاظ که همه کسانی که ماهیت این جنایت را (که همه روزه در برابر چشم همگان اتفاق می‌افتد) آشکار نمی‌کنند، شریک این جنایت محسوب می‌شوند. از این لحاظ که کشتار عام برای در بند کردن، به انحطاط

کشاندن ما را سرلوحة کار خود قرار داده است. در این معنی است که کشتار عام امپریالیستی به عمق خود می‌رسد، زیرا گروهی که در پشت سر و یعنای هدف آن و هدف تهدید آنست همه گروه بشری است.